

The Study of Teleological Philosophy in the Thought of Karl Ritter (with an Emphasis on the Enlightenment and Romanticism)

Maryam Soltani ^{1*}, Sayyad Asghari ²

¹ Assistant Professor of Philosophy, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

² Associate Professor, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Abstract

Geographers of eighteenth and nineteenth centuries, generally under the influence of Newtonian physics, which, by linking physics with the system of change and weakening, had opened its teleology to explain natural phenomena of a new way of negating teleology as a lacking scientific subject matter, the only mechanical interpretation of the phenomenal nature of supply. Thus, understanding the nature of finality provisions in geography has dramatically vanished. But, Karl Ritter, a German geographer, based on his religious beliefs and with the views of philosophers like Kant and the school of romanticism, considered the geographic analysis to be incomplete and suggests that such an analysis, in addition to geography, lacks a general and necessary credit; it is incapable of explaining nature as a general purposefulness. Hence, Ritter considers the ending of nature to be one of the most important foundations of the recognition of nature in geography, and tries to explain it, while paying attention to Newtonian physics, in order to explain the negligence of nature and the necessity of paying attention to this principle in geography. This article, in view of the need to expand its theoretical area, with an analytical-descriptive method, after the introduction of Newtonian picture of the nature, studies the role of teleological philosophy in the thought of Karl Ritter and seeks to answer the question of why geographers such Carl Ritter, in accordance with other geographers of his time to interpret nature, did not adequately consider Newtonian physics and considered the system of nature as a targeted military.

Key words: Karl Ritter, Teleology, Newton, Mechanism, Kant, the Romanticism School.

* m.soltani@uma.ac.ir

بررسی فلسفه غایت‌گرایی در اندیشه کارل ریتز (با تأکید بر عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم)

مریم سلطانی کوهانستانی* : استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران
صیاد اصغری سراسکانرود: دانشیار جغرافیای طبیعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران

وصول: ۱۳۹۵/۰۳/۳۱ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۴، صص ۱۴۴-۱۲۷

چکیده

جغرافی‌دانان سده‌های هجده و نوزده میلادی، عموماً متأثر از فیزیک نیوتنی که با مرتبط‌کردن فیزیک با نظام تغییرات و تضعیف ضرورت غایت‌مندی برای تبیین پدیده‌های طبیعی باب نوینی برای نفی غایت‌شناسی به‌عنوان دیدگاهی فاقد موضوعیت علمی گشوده بود، تنها تفسیری مکانیکی از طبیعت پدیداری عرضه کردند و بدین‌سان، درک مفاد غایت‌مندی طبیعت در جغرافیا به شکل چشمگیری از بین رفت. کارل ریتز، جغرافی‌دان آلمانی، بر اساس اعتقادات مذهبی خود و با تأسی از آرای فیلسوفانی چون کانت و مکتب رمانتیسم، تحلیل‌های جغرافیایی مبنی بر مکانیسم را ناقص دانسته و بر آن است که چنین تحلیلی، علاوه بر اینکه علم جغرافیا را فاقد اعتبار کلی و ضروری معرفی می‌کند، از تبیین طبیعت به‌عنوان کلی هدفمند و دارای غایت ناتوان است؛ ازاین‌رو، ریتز، غایت‌مندی طبیعت را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مبادی شناخت طبیعت در جغرافیا ضروری دانسته است و تلاش می‌کند در عین توجه به فیزیک نیوتنی، به‌منظور تبیین غایت‌مندی طبیعت و ضرورت توجه به این اصل در جغرافیا، آن را تبیین و این اصل را احیا کند که در جغرافیای مدرن به شکلی کنار گذاشته یا تضعیف شده بود. نوشتار حاضر، نظر به نیازمندی جغرافیا به گسترش حوزه معرفتی خویش، به روش توصیفی - تحلیلی و پس از معرفی تصویر نیوتنی از طبیعت، نقش فلسفه غایت‌گرایی را در اندیشه کارل ریتز بررسی می‌کند و در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است که چرا جغرافی‌دانی همچون کارل ریتز مطابق سایر جغرافی‌دانان عصر خویش برای تفسیر طبیعت، صرف اکتفا به فیزیک نیوتنی را کافی ندانسته و نظام طبیعت را نظام هدف‌مندی دانسته است؟

واژه‌های کلیدی: کارل ریتز، غایت‌گرایی، نیوتن، مکانیسم، کانت، مکتب رمانتیسم.

مقدمه

رابطه بین طبیعت و آدمی و مسائل مرتبط با آن، توجه اندیشمندان و فلاسفه را از دیرباز به خود جلب کرده است؛ به شکلی که حکمای یونانی و فلاسفه الهی، جهان را عالم کبیر و انسان را عالم صغیر دانسته‌اند و در پی تبیین ارتباط این دو بوده‌اند. جغرافی‌دانان نیز بر مبنای کشف این رابطه، جغرافیا را روابط بین جهان طبیعی و جهان انسانی تعریف می‌کنند؛ تفکری که منشأ آن در مغرب‌زمین، به ریترو و همبلت برمی‌گردد.^۱ تعریف یادشده از جغرافیا، نکته‌های مهمی در خود دارد که از مهم‌ترین آنها، تأکید بر روابط علت و معلولی با تأثیرپذیری از پاره‌ای قوانین است^۲ (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۸۷) و در این میان، علت غایی دارای نقش و اهمیت درخور توجهی است. منظور از غایت‌مندی (هدف‌مندی) در حوزه طبیعت اینست که طبیعت و کل جهان هستی بر مبنای هدف معین و مشخصی در حرکت است؛ اساس این تفکر، ابتدا در ادیان و به‌ویژه در ادیان ابراهیمی یهودیت (Rabbi, 1992: 64-66)، مسیحیت (انجیل یوحنا: باب اول) و اسلام (قرآن کریم، انبیا: ۱۸-۱۶) دیده می‌شود. بر مبنای ادیان ابراهیمی، تمام موجودات عالم مخلوق خداوندی عالم و ناظم هستند و طبیعت، تجلی حکمت خداوندی است که بر مبنای نظم الهی به هدف و غایتی الهی رو دارد. پس از ادیان، بیش از همه در فلسفه و نزد فیلسوفان الهی - اعم از غربی و

شرقی، مسلمان و غیرمسلمان - درباره غایت‌مندی طبیعت بحث و به آن پرداخته شده است. در فلسفه، متفکران پیشاسقراطی یعنی ایونیان یا همان نظریه‌پردازان طبیعت که به نوعی جغرافی‌دان نیز محسوب می‌شوند (Collingwood, 1949: 44)، برای نخستین بار این مفهوم را مطرح و سپس فیثاغوریان آن را بسط دادند. فیثاغوریان با ارتباط‌دادن نظم عالم به الگوهای ریاضی و هماهنگی موسیقایی جهان محسوس با حرکت افلاک و جهان معقول، در حفظ نظریه غایت‌مندی جهان کوشیدند و به پیوند ناگسستنی ریاضیات، موسیقی و نظم و هدف‌مندی طبیعت قائل شدند (Schimmel, 1993: 11). افلاطون و ارسطو در بین فیلسوفان یونان، بیش از همه به توضیح و تشریح غایت‌مندی طبیعت پرداختند.

افلاطون در «جمهوری» با طرح *ἰδέα* (ایده)^۳ یا مثال و عالم مثل و در رأس مثل، قرارگرفتن *ἀγαθόν* (آگاتون)^۴ یا مثال خیر به‌عنوان علت غایی و فاعلی

^۳ البته افلاطون در آثارش برای مثال که جمع آن مثل است، از اصطلاحات متعددی نظیر *ἰδέα* (ایده)، *εἶδος* (ایدوس)، *παράδειγμα* (پارادیگما)، *οὐσία* (اوسیا)، *αὐτός* (اوتوس)، *τίεστι* (تی‌استی)، *τὸ ὄν* (تو اون)، *φύσις* (فوسیس)، *γένος* (گنوس)، *ἐνάς* (هناس)، *μονάς* (موناس) و *δυναμῖς* (دونامیس) استفاده کرده است (Plato, 1997, Republic: VI, VII; Plato, 1997, Phaedo; Plato, 1997, Meno).

^۴ *ἀγαθόν* (آگاتون) یا مثال خیر در رأس مثل و فوق آنها قرار دارد؛ این مثال وجود نیست، بلکه به زعم افلاطون از نظر رتبه و توانایی از هستی نیز بالاتر است (Plato, 1997, Republic: VI: 509b). علت وجود و معرفت است (Plato, 1997, Republic: VI: 508b-c) و عالم معقول و محسوس، از فیض و اشراق او پابرجاست. مثال خیر یا خیر اعلی، اصل وحدت‌بخش به کثرات است که هر چیز در جهان، در پرتو ارتباطش با او تبیین می‌شود (تبیین غائی عالم است). به بیان دیگر، مثال خیر، علت فاعلی و غائی عالم است.

^۱ نمونه‌ای از آن در آثار منتسکیو هم دیده می‌شود.

^۲ نبود تفاوت‌های روش‌شناسی بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی و تدوین قوانین فراگیر در علوم اجتماعی و علوم طبیعی و آثار عوامل محیط طبیعی در کارکردها و تحولات جوامع انسانی از دیگر نکات مهم آن هستند (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

فیثاغورث، افلاطون و ارسطو، طبیعت نوعی نظم یا کاسموس بود که از غایتی الهی تبعیت می‌کرد.^۱ فیلسوفان مسلمان نیز به تبعیت از این فلاسفه و به‌ویژه دین مقدس اسلام، به غایت‌مندی طبیعت قائل بوده‌اند و بحث‌های بسیار مفصلی را در آثار خود به آن اختصاص داده‌اند که از جمله عبارتند از: شیخ اشراق (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۸۵-۳۷۸؛ سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۸۵-۲۶۷)، ابن‌سینا (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳۴۵-۳۴۰، ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۳۴۰-۲۸۹)، فخر رازی (رازی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۵۴۳-۵۴۰)، ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۷۵-۲۱۰؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۲۷۱-۱۹۱)، حکیم سبزواری (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۳۱-۴۲۰) علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۳۱۲-۳۱۱) و شهید مطهری (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۲۵-۲۲۰).

فلاسفه دوران قرون وسطی نظیر توماس آکوئیناس و قدیس آگوستین نیز به علت پیوند ناگسستنی فلسفه با دین در این دوران، توجه ویژه‌ای به غایت‌مندی طبیعت داشته‌اند. به باور آکوئیناس، قوانین حاکم بر طبیعت منشأ الهی دارند و تابع غایتی الهی هستند (Aquinas, 1994: 45- 68). آگوستین نیز معتقد بود از آنجا که خداوند خیر کامل است، طبیعت نیز از این خیر بهره‌مند است و ضمن تأکید بر غایت‌مندی طبیعت، غایت طبیعت را در ماورای آن دانست (Gilson: 148-172: 1960). در عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم نیز با وجود تضعیف غایت‌گرایی، شاهد

جهان، از نظمی غایت‌شناختی صحبت می‌کند که آگاهانه به خیر معطوف است و به این شکل، ضرورت غایت‌مندی جهان را اثبات می‌کند (Plato, 1997, Republic: VI: 508-510; plato, 1997, Republic: VII: 511-518). علاوه‌براین، او بنیاد هندسی آموزه فیثاغوری را بیش از همه در «تیمائوس» نشان داده و گفته است خداوند خیر و از بخل منزه بود و می‌خواست همه موجودات تا حد ممکن به خودش شبیه باشند؛ از این‌رو، جهان را طبق نظمی الهی آفرید. او در تیمائوس از دو نوع نظم سخن می‌گوید: نخست، نظمی که از طریق خلقت اعطا شده است و دوم، نظمی که در فعالیت خلاقانه مخلوقات تجلی می‌یابد. از دیدگاه او، خیر اعلی به جهان نظم می‌بخشد و بنابراین، عالم آفریده او ذاتاً غایت‌مند است (Plato, 1997, Timaeus: 29-30).

پس از افلاطون، ارسطو، پدر فلسفه طبیعی یونان و بنیان‌گذار بسیاری از نظریه‌های جغرافیایی، با بحث از قوه و فعل و اینکه حرکتی از قوه و فعل درون همه موجودات طبیعی متشکل از ماده و صورت وجود دارد و همه آنها طبق نظم هدفمندی حرکت می‌کنند - حرکتی که به غایتی واحد یعنی خداوند رو دارد - غایت‌مندی جهان را اثبات می‌کند. او با بحث از «محرک نامتحرک»، کل طبیعت را حاصل عشق خداوند و متحرک در حرکتی حبی و شوقی رو به سوی غایتی واحد یعنی خداوند می‌داند. از دیدگاه ارسطو، همه تغییرات در عالم با نظم الهی و غایت‌مندی مطابق هستند و تکرار منظم پدیده‌های طبیعی، تجلی غایت‌مندی آنهاست (Collingwood, 1949: 85-92; Woodridge, 1966: 105; Randall, 1960: 186-187).

به‌طورکلی، در نظر حکمای یونانی مانند

^۱ در نظام‌های فلسفی افلاطون و ارسطو، غایت‌مندی همان عقلانی‌بودن است و به عبارتی، عقل با غایت سروکار دارد و به دنبال علت غائی و چرایی امور است. حکمای اسلامی نظیر ابن‌سینا و ملاصدرا نیز در بحث از عقل فعال، وارث سنت ارسطویی - افلوپینی هستند.

نظریه یادشده در اندیشه فلاسفه آن دوران هستیم و شاید از بین آنها، هیچ‌کس به اندازه کانت (ماحوزی ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۳۱) و هگل (استیس، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶۶-۱۶۲؛ همان، ج ۲: ۴۳۹-۴۱۲) در بسط مفهوم غایتمندی طبیعت تلاش نکرده باشد.

در حوزه جغرافیا نیز تا زمان ظهور فلسفه مدرنیسم، تفکر غالب جغرافی‌دانان درباره طبیعت بر جهان‌بینی دینی و التزام به اصل غایت‌گرایی مبتنی بود (مقیم، ۱۳۹۱: ۱۶۵) که در بین آنها، صرف‌نظر از حکما و اندیشمندانی که به آنها اشاره شد، افرادی مانند بطلمیوس (Shafer, 1991: 121-125)، ابوریحان بیرونی (نصر، ۱۳۷۸: ۱۹۹-۱۹۴) و ابن‌باجه (کرین، ۱۳۸۹: ۲۱۲-۲۰۲) وجود دارند. اگرچه از زمان پیدایش مدرنیسم، اندیشه‌های جغرافیایی مبتنی بر جهان‌بینی دینی و التزام به اصل غایت‌گرایی رو به افول نهادند (مقیم، ۱۳۹۱: ۱۶۵)، پژوهش‌های پژوهشگران نشان دادند «بدون تردید غایت‌گرایی و الزام‌نداشتن علت در نظریه سیستم‌ها، مردوددانستن منطق علمی در تبیین بسیاری از پدیده‌های چندارزشی در منطق فازی و پیروی نکردن رفتارها و رخدادهای بسیاری از نظریه علمی در نظریه *chaos* واقعیت کارآیی‌نداشتن معرفت‌شناسی علمی در تحلیل رفتار و مکانیسم همه پدیده‌ها را برملا کرد» (رامشت، ۱۳۸۲: ۱۳). باتوجه به تحلیل یادشده از نظریه غایت‌گرایی و سیر تحول آن تا زمان کارل ریتز، ورود این بحث در حوزه جغرافیا و اندیشه کارل ریتز بهتر فهمیده می‌شود.

کارل ریتز، جغرافی‌دان آلمانی قرن نوزدهم، بنیان‌گذار جغرافیای نو و علمی (فرید، ۱۳۷۴: ۹) بر اساس وحدت ارگانیکی انسان و طبیعت است که بیش

از هر چیز به پژوهش در زمینه جغرافیای انسانی و ناحیه‌ای پرداخته و از این راه به مطالعه‌های ناحیه‌ای اعتبار علمی بخشیده است^۱ (شکوئی، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۱). در حقیقت، طرح جغرافیای نواحی به‌عنوان علم نواحی بیان می‌کند علم نواحی حاصل روابط علی موجود در مجموعه پدیده‌های گوناگون در یک مکان و همبستگی‌های علی بین پدیده‌ها در مکان‌های مختلف است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۹۴) و در این بحث، ریتز متأثر از فلسفه عصر روشنگری و فیلسوفان مکتب رمانتیسم بوده است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۲)؛ از سوی دیگر، او با تأثیر از استادش، فن همبلیت، بیش از هر چیز در مطالعه‌های جغرافیایی بر اهمیت آثار متقابل ساختار جامعه و محیط و تعیین ارزش‌های فرهنگ انسانی تأکید داشته و از جبر محیطی^۲ مطرح‌شده و معمول در علوم طبیعی متأثر بوده است. از این رو، ریتز باتوجه به حوزه مطالعاتی خود یعنی جغرافیا، به ساخت‌و‌کار (مکانیسم) در طبیعت معتقد است و از سوی دیگر، به غایتمندی طبیعت اذعان دارد. او در کتاب «علم مقایسه‌ای زمین» سعی کرده

^۱ کارل ریتز و همبلیت به افق‌های جدیدی در جغرافیا رسیدند و در دهه‌های بعد، زمینه‌های مساعدی برای رنسانس جغرافیا فراهم کردند. از نظر علمی، این دو جغرافی‌دان بزرگ مکمل تفکرات جغرافیایی یکدیگر بودند (شکوئی، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۱).

^۲ جبر محیطی از قرن‌ها پیش در علوم طبیعی حاکم بوده و شاید ریتز نخستین جغرافی‌دانی باشد که عنوان جبر محیطی را به کار برده است؛ جبر محیطی متأثر از نگرش‌های مالتوسی است و به زعم مالتوس، خداوند به‌عنوان علت غایی از طریق طبیعت آثار ویژه‌ای بر انسان اعمال می‌کند؛ از این رو به نظر مالتوس خداوند علت اصلی در تعیین سرنوشت بشر است که از طریق علت ثانوی، یعنی طبیعت و قوانین طبیعی، سرنوشت بشر را در کنترل خود دارد و این طرز تفکر و تبیین از موضوع در واقع ترکیب جبرگرایی با الهیات است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۲۳۵).

پاسخ به پرسش یادشده بیان می‌شود، بر تحلیل دیدگاه او در آرایش مستند است؛ از این‌رو، در مقاله حاضر ابتدا به معرفی مفاهیم اصل غایت و غایت‌گرایی و جایگاه غایت در فیزیک نیوتنی و تکامل داروینی در عصر ریتز پرداخته و سپس مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر اندیشه غایت‌گرایانه ریتز از جمله نظرهای کانت و مکتب رمانتیسم در بخش‌های جداگانه مذاقه می‌شوند.

داده‌ها و روش پژوهش

باتوجه به اینکه غایت‌گرایی در وهله نخست، اندیشه‌ای دینی - فلسفی است و بحث و هدف اصلی مقاله حاضر مبادی معرفتی حوزه جغرافیاست، برای ورود اندیشه غایت‌گرایی به حوزه جغرافیا و تحلیل آن در اندیشه یک جغرافی‌دان، بررسی کتاب‌ها و مقاله‌های شاخص در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد؛ از این‌رو مبنای اولیه پژوهش حاضر، پژوهش‌های معرفتی افرادی نظیر شکویی، سهامی، فرید، حافظ‌نیا، رامشت، پاپلی یزدی و پوراحمد در حوزه جغرافیا و آثار فیلسوفان شاخص، شارحان و پژوهشگرانی در حوزه فلسفه است که در آثار خود، تحلیلی از رابطه غایت‌گرایی و طبیعت ارائه کرده‌اند؛ علاوه بر این، با مطالعه آثار یادشده به روشن کردن روند ورود اندیشه غایت‌انگاری به اندیشه کارل ریتز مبادرت شد. پس از مطالعه این آثار، گزاره‌های مفهومی پژوهش حاضر مشخص شدند و در طراحی آنها سعی شد تمام گزاره‌هایی بررسی شوند که بر روند شکل‌گیری فلسفه غایت‌گرایی به‌عنوان مکتبی معرفتی در اندیشه جغرافی‌دانان تأثیر داشته‌اند. گزاره‌های مفهومی پژوهش حاضر عبارتند از: اصل غایت و غایت‌گرایی (قرآن کریم، انبیا: ۱۸-۱۶؛ انجیل

است به اصول جغرافیایی برسد و با استفاده از شم تاریخی و فلسفی خود و به کمک علوم طبیعی، سیمای ویژه‌ای به جغرافیا بدهد؛ به این ترتیب، بیشتر مطالعه‌های او در نظریه‌ها و سیستم‌های جغرافیایی گذشته است و در نتیجه سهمی در تبلور اندیشه‌های جغرافیایی دارد (فرید، ۱۳۷۴: ۹).

اگرچه اهل خرد از جمله شکویی (شکوئی، ۱۳۷۵؛ شکوئی: ۱۳۸۴)، فرید (فرید: ۱۳۷۴)، سهامی (سهامی، ۱۳۷۴)، پوراحمد (پوراحمد: ۱۳۸۵)، حافظ‌نیا (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳)، پاپلی یزدی (پاپلی یزدی، ۱۳۸۳) و رامشت (رامشت، ۱۳۷۶: ۶۶-۵۰؛ رامشت و توانگر ۱۳۸۱: ۹۴-۷۹؛ رامشت، ۱۳۸۲: ۳۶-۱۳؛ رامشت و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۸-۳۱) چارچوب‌های نظری فهم پدیده‌ها در جغرافیا و به‌طورکلی مبنای معرفتی آنها را واکاوی کرده‌اند و سایر جغرافی‌دانان ایران نیز به‌اجمال پژوهش‌های ارزشمندی در حوزه معرفت‌شناسی انجام داده‌اند (مقیمی: ۱۳۹۱) و نظر به نیازمندی همیشگی جغرافیا به گسترش حوزه نظری خویش و اینکه «آنچه جغرافیای امروز با آن روبه‌روست، بحرانی در زمینه معرفت‌شناسی است» (رامشت، ۱۳۷۶: ۵۱-۵۰)، پژوهش حاضر اندیشه کارل ریتز را از بُعد غایت‌گرایی بررسی کرده و در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که چرا جغرافی‌دانی مانند کارل ریتز، مطابق سایر جغرافی‌دانان عصر خویش، صرف اکتفا به فیزیک نیوتنی را برای تفسیر طبیعت کافی ندانسته و نظام طبیعت را نظامی هدفمند دانسته است؟ هدف پژوهش حاضر، پاسخ به پرسش یادشده و بنابراین مسئله اصلی مقاله حاضر، تبیین مبنای غایت‌گرایی در اندیشه کارل ریتز است. نظر به نبود بیان مستقیمی از ریتز درباره غایت‌گرایی، آنچه در پژوهش حاضر برای

آن همت گماردند. اگرچه نظریه غایت‌گرایی پس از قرون وسطی و در عصر روشنگری رو به افول نهاد، معدودی از فلاسفه نظیر کانت و مکتب رمانتیسم آن را پذیرفتند و در نهایت، به اندیشه‌های جغرافی‌دانان آن دوران وارد شد. در پرتو سیر تاریخی یادشده که شالوده پژوهش حاضر را در بررسی روند شکل‌گیری نظریه غایت‌گرایی تشکیل می‌دهد، ورود این بحث به حوزه جغرافیا و اندیشه کارل ریتز تسهیل می‌شود. روش استفاده‌شده در پژوهش حاضر، تحلیلی - توصیفی است و داده‌های مدنظر به شیوه کتابخانه‌ای، جستجوی منابع اینترنتی و بانک‌های اطلاعاتی فارسی و انگلیسی جمع‌آوری شده‌اند. مقاله حاضر از نوع پژوهش‌های بنیادی است که به شیوه کیفی انجام شده است و می‌کوشد فلسفه غایت‌گرایی را در اندیشه کارل ریتز کنکاش کند و آثار آن را بر علم جغرافیا نشان دهد. پاسخ پرسش‌های زیر یکی از مهم‌ترین اهداف مقاله حاضر است:

۱. اصل غایت و غایت‌گرایی چیست؟
۲. روند شکل‌گیری فلسفه غایت‌گرایی و ارتباط آن با نظریه‌های مهمی مانند فیزیک نیوتن و تکامل داروین چگونه است؟
۳. ارتباط فلسفه طبیعت و غایت‌گرایی چگونه است؟
۴. چگونه فلسفه غایت‌گرایی در جغرافیا نفوذ کرده است؟
۵. چگونه فلسفه غایت‌گرایی به اندیشه‌های کارل ریتز وارد شد؟
۶. فلسفه غایت‌گرایی چه آثاری در علم جغرافیا داشته است و وجود آن در این علم چه ضرورتی دارد؟

یوحنا: باب اول؛ Schimmel, Rabbi, 1992: 64-66
 Plato, 1997: 11; Collingwood, 1949: 44; 1993: 11
 Aristotle, 1981: Republic VI, VII, Timaeus
 -340; 1404: 186; 198b; 198b
 289; ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۷۵-۲۱۰؛
 طباطبایی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۱۲؛ مطهری، ۱۳۷۴: ۲۲۵-
 220; Gilson, 1960: 148-172; Aquinas, 1994:
 (45-68); غایت‌گرایی در فیزیک نیوتنی (Newton,
 1934: 41-45; Newton, 1718: 15-17; Janiak,
 2008: 15)؛ غایت‌گرایی در تکامل داورین
 (Simpson, 1964: 45-80)؛ نصر، ۱۳۹۳: ۱۹۴؛
 رامشت، ۱۳۷۶: ۵۶؛ شکوئی، ۱۳۸۴: ۸۲؛ فلسفه
 طبیعت (نصر، ۱۳۹۳: ۱۴۸-۱۵۲)؛ غایت‌گرایی در
 کانت (-145; Kant, 1965: 140; Smith, 1984:
 168 کانت، ۱۳۸۱: ۳۴۵-۳۹۶)؛ غایت‌گرایی در مکتب
 رمانتیسم (استیس، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶۶-۱۶۲؛ استیس،
 ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۳۹-۴۱۲). پژوهش حاضر نخست در پی
 بررسی نقش و تأثیر گزاره‌های مفهومی یادشده در
 اندیشه جغرافی‌دانان و بررسی تاریخی و تحلیلی روند
 ایجاد مکتبی فکری است که از زمان کارل ریتز تا حال
 حاضر بر اندیشه جغرافی‌دانان تأثیرگذار بوده است؛
 همچنین پژوهشگران باتوجه به ماهیت پژوهش تلاش
 کرده‌اند سیر تحول مفهوم غایت‌گرایی را بحث و
 بررسی کنند. در سیر تحول مفهوم غایت‌انگاری،
 اگرچه طبیعت‌شناسان پیشاسقراطی این نظریه را مطرح
 کردند، فیثاغوریان اهمیت آن را بیش از همه بیان
 کردند و افلاطون و ارسطو به تشریح تفصیلی آن
 پرداختند. سپس متفکران قرون وسطی و فیلسوفان
 مسلمان، نظریه یادشده را به تبعیت از دین مسیحیت و
 اسلام و آرای یونانیان پذیرفتند و به توضیح و تشریح

بحث

اصل غایت و غایت‌گرایی

اصل غایت عبارتست از قول به اینکه هر موجودی برای غایتی کار می‌کند و غایات جزئی در این عالم با غایت کلی مرتبط هستند؛ این همان اصلی است که اثبات وجود خداوند با دلیل غایی، بر آن متکی است؛ زیرا اگر بگوییم هر موجودی غایتی دارد و تمام اشیا برای غایتی نظم و ترتیب یافته‌اند، ضرورت وجود عاقلی لازم می‌شود که تمام اشیای طبیعی متوجه غایت او باشند و این وجود عاقل، خداوند است. اصل غایت نزد فیلسوفان به دو معنی به کار رفته است: اگر این اصل در معنای پایان فعل در زمان و حد نهایی آن در مکان باشد، مقابل ابتداست؛ اما اگر قول به غایت، غرضی باشد که برای آن، فاعل به انجام فعل اقدام می‌کند و جهتی باشد که فاعل در حرکت و انگیزه خود متوجه آن است، غایت مقابل وسیله است. جمعی از فلاسفه، غایت به معنای دوم را نپذیرفته‌اند و به وجودنداشتن غایات در طبایع و قوای فاقد شعور و ادراک ارتسامی معتقد هستند و برآنند که جز در افعال بشری به غایت نیازی نیست، هرچند به زعم برخی از آنها، غایت نه‌تنها امری ضروری برای علم است، بلکه برای افعال طبیعت هم غایاتی است و هیچ فعلی از افعال خداوند بدون حکمت و مصلحت نیست؛ حکمای الهی پیرو نظر اخیر هستند و معتقدند هر یک از پدیدارهای این جهان، جزئی از نقشه عامی است که سازنده حکیم یا عقل مدبری آن را وضع کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۱۲؛ مطهری، ۱۳۷۴: ۲۲۵-۲۲۰).

غایت‌گرایی در برابر ساخت‌و‌کار (مکانیسم) است و به هر نظریه‌ای اطلاق می‌شود که پدیدارهای هستی را

توسط علل غایی^۱ تعلیل می‌کند؛ اگر این تعلیل فقط به تفسیر پدیدارهای حیات محدود شود، آن را اصالت حیات گویند و مضمون آن اینست که اعمال عضوی موجود زنده بر نیرویی مبتنی است که به غایت معینی رو دارد و این غایت عبارتست از تحقق نمونه این موجود زنده یا صورت آن. اگر تعلیل توسط علل غایی، تمام پدیدارهای هستی را فرا گیرد، غایت‌گرایی را غایت‌شناسی عام می‌گویند و مقصود آنست که جهان، تماماً مجموعه‌ای از روابط بین غایات و وسایل است؛ این اصطلاح را به معنای شناخت غایات انسانی نیز به کار می‌برند. از نظر فیلسوفان و حکمای الهی، اقتضای حکمت خداوند متعال آنست که همه افعال الهی، هدف و غایتی داشته باشند و نفی غرض از فعل خداوند عبارتست از نفی غرض فاعلی و باتوجه به نفی غرض زاید بر ذات، غایت آفرینش همان علم پروردگار و ابتهاج ذاتی او به کمالات مندرج در ذات است که به سبب آن، نظام هستی را ایجاد کرده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳۴۵-۳۴۰؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۳۴۰-۲۸۹).

^۱ نظام جهان ابعاد مختلفی چون نظام فاعلی جهان، نظام داخلی و نظام غایی دارد، اما علم اندک و جزئی‌نگر انسان در شناخت پدیده‌های جهان از عوامل اصلی نفی علت غایی است.

^۲ حکمای الهی بر این عقیده‌اند که نظام حاکم بر جهان هستی بر اساس رابطه علی - معلولی میان اجزای آن است؛ به طوری که هر جزئی نسبت به برخی اشیا معلول و نسبت به برخی علت است. ملاک علیت و معلولیت نیز از دیدگاه مکاتب مختلف فلسفی، امکان ماهوی، امکان فقری و غیره قلمداد شده است و از آنجاکه فلاسفه در تبیین و تعریف علت و معلول، علت را به اقسام مختلفی طبقه‌بندی کرده‌اند، نظام حاکم بر جهان هستی نیز در ابعاد مختلف از جمله نظام فاعلی، نظام غایی و نظام اخلاقی اشیا مطالعه می‌شود. در بحث نظام غایی سخن از آنست که آیا اشیا جهان هدف و مقصد ویژه‌ای را دنبال می‌کنند و آیا خلقت هر جزئی از اجزای عالم به علت و هدف ویژه‌ای انجام شده است یا خیر؟ فلاسفه با اثبات حکمت و عنایت حق تعالی، به نفی

برای تشریح چگونگی عملکرد اصل غایت در حصول تصویری غایت‌گرایانه از طبیعت در اندیشه کارل ریتز، لازم است ابتدا تصویری مکانیکی و نیوتنی از طبیعت ارائه شود تا پس از معرفی آن، مشخص شود چرا غایت‌گرایی در اندیشه جغرافی‌دانانی همچون کارل ریتز رخ نمود و وجود این اصل در طبیعت (جهان‌پدیداری) ضروری دانسته شد.

غایت‌گرایی در فیزیک نیوتن و تکامل داروینی

از نگاه حکمای الهی و یونانیان، غایتی الهی بر کل هستی حکم‌فرماست و هیچ ذره‌ای از ذره‌های عالم از این قاعده مستثنا نیست. ارسطو، یکی از مهم‌ترین حکمای یونانی است که درباره طبیعت به تفصیل سخن گفته و معتقد است عشق به خداوند بر کل طبیعت حاکم است و غایتی در تمام مراتب وجود و کائنات هستند که اشیا به طرف آنها در حرکتند و خداوند، غایت نهایی آنهاست (Aristotle, 1981; Randall, 1960: 186 198b)؛ از این رو، ارسطو همه تغییرات عالم را غایت‌مند می‌داند و هیچ تغییری در طبیعت را بی‌هدف نمی‌داند و این در حالیست که فیزیک نیوتنی با تضعیف ضرورت غایت‌مندی برای تبیین پدیده‌های طبیعی و مرتبط‌کردن فیزیک با نظام تغییرات به شکلی که اتمیان^۱ عقیده داشتند، باب نوینی

عبث از فعل او پرداخته‌اند و معتقدند همه اشیا جهان غایتی دارند و خداوند موجودات را برای قصد یا مقاصدی خلق کرده است (ملاصدرا، بی‌تا: ۲۵۱-۲۳۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۹: ۳۰۶).

^۱ مکتب اتم‌گرایی یا ذره‌گرایی یکی از مکاتب فلسفی پیشاسقراطی است که با لوکیپوس آغاز شد، دموکریت آن را ساخته و پرداخته کرد، ارسطو به انتقاد از آن پرداخت و اپیکور آن را از نو طرح کرد. این نظریه سپس به فراموشی سپرده شد تا آنکه در سده هفدهم الهام‌بخش علم و در هیئت جدید مطرح شد. اتمیست‌های یونان باستان بر این

برای نفی غایت‌شناسی به‌عنوان جزء جدانشدنی فیزیک کلاسیک و دیدگاهی فاقد موضوعیت علمی گشود و مکتب داروینی^۲ چنین نگره‌ای را ادامه داد. در حقیقت، داروینیسم با نظریه تکامل «بنا بر فهم تجربی از آن، با انکار هرگونه غایت‌مندی و هدفمندی در عالم و فروکاستن همه صورت‌ها به صرف برش‌هایی از سیاله زمان و صیوروت و فرایند ماده، آخرین نقش و نشان‌های حکمت الهی را از چهره طبیعت پاک و هرگونه مفاد غایی را محو کرد که ممکن بود صورت‌های طبیعی واجد باشند» (نصر، ۱۳۹۳: ۱۹۴).

آیزاک نیوتن، فیزیک‌دان مشهور انگلیسی که نام او با انقلاب علمی در اروپا پیوند خورده است، تبیینی نو و بدیع از روش علمی و ماهیت حقیقی فلسفه طبیعی یا همان فیزیک ارائه کرد که در آن، بیش از همه به استقرا تأکید شده بود و در ارائه تصویری کاملاً علمی از طبیعت کوشید؛ به این ترتیب، در قرن هجدهم که اوج عصر روشنگری بود، نظریه‌های نیوتنی غلبه کامل یافتند و این امر باعث شد به تدریج از نگاه علمی^۳ به‌عنوان تنها نگاه مطلوب و کارآمد در برابر نگاه فلسفی و دینی دفاع شود. در حقیقت، طبیعت از نظر

باور بودند که همه اشیا از اتم‌ها تشکیل یافته‌اند و عالم از روابط میان اتم‌ها به وجود آمده است و هیچ‌گونه علیت غایی بر آنها حکم‌فرما نیست (Copleston, 1993: 98).

^۲ داروینیسم نظریه‌ای است که چارلز داروین و آلفرد والاس آن را با عنوان تکامل از طریق انتخاب طبیعی مطرح کرده‌اند. نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی با انتشار دو اثر داروین، منشأ انواع (۱۸۸۹) و تبار انسان (۱۸۷۱) فراگیر شد (شکوئی، ۱۳۸۴: ۸۲). در جغرافیا «دیدگاه تکاملی که اصول موضوعه خود را بیشتر از یافته‌های داروین گرفته بود توسط موریس دیویس در تحلیل تحولات چهره پوسته خارجی زمین (ژئومورفولوژی) به کار گرفته شد» (رامشت، ۱۳۷۶: ۵۶)

^۳ یعنی این نگاه که تنها مرجع واجد صلاحیت در صدور حکم، علوم تجربی است.

کلمه را نفی می‌کند (Simpson, 1964: 45-80). تصور نیوتنی از علت‌های موجود در طبیعت، همان نظم ریاضی مبتنی بر مشاهده طبیعت بود که محصول نتیجه‌ای اثبات‌شده و نه محصول علتی ضروری بود. از دیدگاه نیوتن، نظم حاکم بر طبیعت فقط معلول ماده تابع قانون جاذبه است، اما مهم‌ترین معضل فیزیک نیوتنی در اصل علت ریشه داشت؛ زیرا علوم طبیعی بر مبنای استقرا قرار دارند و خود استقرا نیز بر اصل علت مبتنی است و بنابراین، اگرچه او باید این اصل را توجیه می‌کرد، ناتوان بود و کانت درصدد برآمد توجیهی برای این اصل در فلسفه انتقادی خود بیابد.

غایت‌مندی جهان و طبیعت از نگاه کانت

طبیعت چیزی بود که برای بیشتر نیوتنی‌های قرن هجدهم اهمیت داشت، آن‌هم طبیعت به‌عنوان دستگاه عظیمی که نیوتن قوانین ریاضی آن را کشف کرده و نه نظریه‌ای درباره مکان به‌عنوان صفتی الهی یا قوانین طبیعت به‌عنوان فراورده اراده الهی که نیوتن آن را پذیرفته بود، هرچند به نظر بیشتر پیروان او، این نظریه برای علم بی‌ربط و بی‌موضوع بود. موفقیت علم نیوتنی، افراد را نسبت به فهم علت غایی و غایت‌مندی طبیعت نابینا کرد و دیدگاهی مکانیکی درباره عالم و ماهیت ریاضی نظم عالم را به شکل تنها دیدگاه پذیرفته در متن پارادایمی به جا گذاشت که بر روند کلی تفکر اروپایی سیطره یافت (نصر، ۱۳۹۳: ۱۸۹-۱۸۵). در اثر گسترش تفکر نیوتنی، درک مفاد غایت‌مندی طبیعت به شکلی که در تمام موجودات و پدیدارها تجلی یافته است، به کلی از میان رفت و تنها تفسیری مکانیکی از طبیعت بر جای ماند، اما همچنان

نیوتن عبارتست از حجم، اندازه و شکل؛ و حرکت اجسام و دیگر کیفیات مشهود، صرف واکنش موجودات حساس به آن واقعیات کمی یا در نهایت به حرکت ذره‌هاست. نیوتن اهمیت بسیاری برای استقرا قائل و برخلاف گالیله معتقد بود ریاضیات از عرضه قطعی درباره جهان ناتوان است و برای وضع قوانینی درباره طبیعت، ضروری است درستی پژوهش‌های طبیعت در محک آزمون تجربی قرار گیرند (Newton, 1934: 41-45). از نظر او، تکیه بر علت‌های متافیزیکی برای تبیین پدیده‌های طبیعی، امری ناصواب است و ضروری است علت‌های درستی برای تبیین پدیدارها در همان قلمروی طبیعت یافت شوند. علاوه بر این، نیوتن معتقد است در طبیعت‌شناسی حاصل از تجربه و آزمایش بایستی گزاره‌های برآمده از استقرا و مشاهده پدیدارها را صادق تلقی کنیم، مگر اینکه پدیده‌های دیگری واقع شوند که بر درستی پدیده‌های یادشده بیفزایند و یا آنها را نقض کنند (Newton, 1718: 15-17)؛ از این رو، به باور نیوتن ضرورتی ندارد فلسفه طبیعی به پرسش‌های متافیزیکی درباره ماهیت ماده، نیرو و حرکت پاسخ دهد و به این شکل، او با حذف عناصر متافیزیکی از فلسفه طبیعی، در تأسیس فیزیک به‌عنوان دانشی مجزا از فلسفه و دین نقش تعیین‌کننده‌ای داشت (Janiak, 2008: 15). بیشتر داروینی‌ها نیز حیات را بر مبنای فیزیکی و مادی، یعنی دیدگاه ماده‌گرایانه محض تفسیر کرده‌اند که همچنان بر زیست‌شناسی متجدد سیطره دارد. داروین، اغلب چنان از انتخاب طبیعی سخن می‌گوید گویی نوعی غایت‌مندی در طبیعت موجود است، اما به هیچ‌وجه نمی‌پذیرد اراده‌ای آگاهانه در طبیعت فعال است و هرگونه غایت‌مندی به معنای سنتی

پشتوانه تمامی احکام استقرایی است) ناتوان است (کانت، ۱۳۸۱، ب ۶۸: ۳۴۵ و ب ۷۷: ۳۷۸) و علت امر اخیر اینست که اصل علیت یکی از مقومات اصلی فیزیک نیوتنی و در واقع، یکی از اصول پیشینی فیزیک محض و تأمین‌کننده کلیت و ضرورت فیزیک تجربی و احکام استقرایی آنست؛ بنابراین به‌عنوان اصلی‌ترین رکن فیزیک محض، تعیین‌بخش فیزیک تجربی قلمداد می‌شود. با اصل علیت می‌توانیم به نحو مقدم بر تجربه پیشگویی کنیم و مدعی شویم هر رخدادی علتی دارد، هرچند شناسایی علت رخدادهای نیازمند تجربه است؛ زیرا آنچه به نحو پیشینی شناخته می‌شود، صرفاً صورت تغییرات است (kant, 1965, b247).

به باور کانت، علاوه بر نکته یادشده، مکانیسم در مطالعه موجودات نیز ناتوان است و «کاملاً مسلم است ما نمی‌توانیم موجودات سازمند و امکان‌درونی آنها را بر اساس اصول صرفاً مکانیکی طبیعت به قدر کفایت بشناسیم تا چه رسد به اینکه تبیین کنیم و با جرئت می‌توان گفت، همان‌قدر نیز مسلم است که برای انسان‌ها محال است چنین سودایی را بیروارند یا امیدوار باشند که روزی نیوتن دیگری پیدا شود که تولید برگ علفی را طبق قوانین طبیعی فهم‌پذیر کند؛ قوانینی که هیچ قصدی آنها را سامان نداده است، بلکه باید چنین بصیرتی را بالمره برای انسان منکر شویم» (کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۵: ۳۶۷).

در واقع، کانت با معرفی علت غایی به نوع دیگری از علیت اشاره می‌کند که متفاوت از علیت فاعلی مطرح‌شده در مکانیسم و صرفاً از نظر صور غایی خود اعمال علیت می‌کند. او از غایت به صورت و مفهومی از کمال عین نظر دارد که علت متعلق خویش است

گروهی از فیلسوفان و حتی دانشمندان تجربی تسلیم دیدگاه مکانیکی درباره طبیعت نشدند و کانت، آغازگر این تفکر است. کانت با تأکید بر اهمیت غایت در طبیعت و طراحی نوعی فلسفه طبیعت که با متافیزیک درآمیخته است، فلسفه‌ای پدید آورد که به سادگی در مکاتب فلسفی و دانشمندان متأخر او جذب شد و سنت نیوتنی و ساحات فکری مبتنی بر آن را با چالشی جدی مواجه کرد.

کانت، نخست متأثر از نیوتن (Smith, 1984: 140) درستی مکانیسم را امری قطعی و استثناپذیر دانسته و اذعان کرده است اینکه تمام رخدادهای موجود در جهان محسوس مطابق قوانین بدون تغییر طبیعت در اتصالی سراسری با هم قرار دارند، هیچ استثنایی نمی‌پذیرد (Kant, 1965: A536/B564). کانت بر اساس مطلب یادشده می‌گوید این اصل به قوت خود باقیست که هرچه متعلق به طبیعت و محصول آن است، باید بر حسب قوانین مکانیکی و در پیوند با آن تعقل شود؛ زیرا بدون مکانیسم، موجودات سازمند به‌عنوان غایات طبیعت، محصولات طبیعی نخواهند بود (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۱: ۳۹۵-۳۹۶) و از این‌رو، مطالعه مکانیکی طبیعت امری ضروری است؛ زیرا طبیعت یا فیزیک در معنای علمی مستلزم ملاحظات مکانیکی و به عبارتی تمام فعالیت‌های پیشینی ذهن بر نموده‌های حسی است. کانت با وجود اذعان به درستی مکانیسم و پذیرش آن، در ادامه نمی‌پذیرد چنین علیتی قابلیت پژوهش در قوانین کلی طبیعت به‌عنوان یک کل را داشته باشد؛ زیرا به اعتقاد او، مکانیسم تنها قادر به صدور احکام صرفاً تجربی و در نتیجه جزئی است و در عرضه تفسیر غایت‌مندان‌های از طبیعت به‌عنوان کل و اصل برخاسته از آن (اصل یکنواختی طبیعت که

ارتباط فلسفه طبیعت و غایت‌گرایی

تشریح کامل اهمیت غایت‌مندی طبیعت در ارتباط با هر دو ساحت فیزیکی و متافیزیکی، شاید در عصر روشنگری و با ظهور مکتب ایدئالیسم استعلایی کانت و به‌ویژه فلسفه طبیعت شکل گرفته باشد. در دهه‌های پیش و پس از ۱۸۰۰ در آلمان، علمی مرتبط با رمانتیسم و فلسفه طبیعت وجود داشت که علم پوزیتیویستی^۲ و مکانیکی نیوتنی را به نفع علمی انکار می‌کرد که منکر تجربه‌گرایی نبود، بلکه بر آن بود تا جزئیات مندرج در زمینه تاریخ طبیعت را به شکل مجموعه کاملی تلفیق کند که وحدت طبیعت را منعکس می‌کرد؛ به باور این اندیشمندان، خیل کثیر موجودات جاندار و بی‌جان جهان مادی، باید عاملی برای کشف وحدت موجود در جهان باشند نه اینکه آن را مستور کنند و این دانشمندان، پژوهش درباره چنین وحدتی را توصیه می‌کردند. اصحاب این علم از تسلیم‌شدن به تفسیر مکانیکی عالم در آن زمان سرباز زدند و سعی کردند غایت‌مندی طبیعت را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مبادی شناخت طبیعت حفظ کنند؛ گئورگ ویلهلم فردریش هگل (نصر، ۱۳۹۳: ۱۵۲-۱۴۸) از جمله شخصیت‌های برجسته این دانشمندان است که

^۲ اثبات‌گرایی اصطلاحی فلسفی است که حداقل به دو معنی متفاوت به کار رفته است. این اصطلاح را فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، اگوست کنت، متأثر از تجربه‌گرایی و به‌ویژه تجربه‌گرایی دیوید هیوم در غرب و قرن هجدهم ابداع کرد و به کار برد. پوزیتیویست‌ها بیشتر فیزیک‌دانان و فیلسوفان علوم تجربی بودند که در قرن نوزدهم پا به عرصه گذاردند. به باور کنت، جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین می‌رود و تنها شکلی از اندیشه باقی می‌ماند که به اندیشه قطعی (positive) و تجربی علم متعلق است. فلسفه اثبات‌گرایی، پوزیتیویسم یا تحصیل‌گرایی بر این اصل استوار است که فقط داده‌های برگرفته از تجربه حسی شایسته شناخت هستند (کاپلستون، ۱۳۸۲: ۱۳۶-۱۳۱).

(کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۷: ۳۷۷-۳۷۸). از دیدگاه کانت، قائل‌شدن به علیتی غیر از مکانیسم علل طبیعی برای طبیعت (یعنی نوع ویژه‌ای از علیت که در طبیعت یافت نمی‌شود) ضروری است؛ زیرا باید به قابلیت ماده برای پذیرش صور متعددی غیر از صوری که در اثر مکانیسم می‌پذیرد، فرض خودانگیختگی علت دیگری را افزود که نمی‌تواند ماده باشد؛ علتی که بدون آن نمی‌توان هیچ مبنایی برای آن صور قائل شد (کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۸: ۳۸۲). بنابراین از نظر کانت، محصول سازمند طبیعت، محصولی است که در آن هر چیزی غایت و در مقابل وسیله است. در این محصول، هیچ چیز عبث، بدون غایت یا انتساب‌پذیر به یک مکانیسم طبیعی کور نیست (کانت، ۱۳۸۱، ب ۶۶: ۳۳۵). علاوه‌براین، او معتقد است هیچ شی طبیعی نمی‌تواند غایت نهایی طبیعت باشد؛ زیرا «غایت نهایی، غایتی است که به هیچ غایت دیگری به‌عنوان شرط امکان‌ش نیازی نیست» (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۴: ۴۱۲)، حال آنکه هر شی طبیعی به دیگر اشیا به‌عنوان شرط امکان خود نیاز دارد؛ از این‌رو، کانت با معرفی فاعل اخلاقی یا همان موجود معقول به‌عنوان غایت نهایی طبیعت، این غایت را امری فوق محسوس و بیرون از طبیعت معرفی کرده و بر مبنای علت غایی، این وجود معقول را علت این تصویر و حتی غایت حقیقی خلقت دانسته است (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۶: ۴۲۴). بر چنین اساسی، کانت معتقد است عقل انسانی نمی‌تواند امیدوار باشد که به کمک علت‌های صرفاً مکانیکی، تولید حتی برگ علفی را بفهمد (کانت، ۱۳۸۱، ب ۷۷: ۳۸۰).^۱

^۱ برای مطالعه بیشتر نک: ماحوزی، ۱۳۸۹: ۱۵۳-۱۳۱.

است؛ جز اینکه کانت می‌گوید: تحقق این جهان در عمل تو در واقعیت، از طریق آزادی امکان دارد (استیس، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶۶-۱۶۲؛ استیس، ۱۳۸۱، ج ۲: ۴۳۹-۴۱۲).

چگونگی نفوذ فلسفه غایت‌گرایی در جغرافیا

در مباحث قبلی مطرح شد که با وجود حاکمیت دیدگاه مکانیکی درباره طبیعت طی قرن هجدهم و نوزدهم، گروهی از فیلسوفان و دانشمندان تجربی از تسلیم شدن در برابر آن خودداری کردند و چنین نگره‌ای را از تبیین طبیعت پدیداری ناتوان دانستند. ریتر نیز متأثر از فلسفه کانت و فلاسفه رمانتیک، به وحدت وجود جهان، معقولیت وجود و اتحاد و یگانگی باطنی اشیا با وجود اختلاف ظاهری آنها معتقد شد. او با وحدت دو اصل علیت فاعلی و غایی، تعارض بین این دو را که به شکلی در جغرافیای مدرن کنار گذاشته شده یا در تقابل با هم طرح شده بودند، حل کرد و این مسئله تأثیر بسیار گسترده‌ای بر جغرافی‌دانان پس از او گذاشت.

از زمان الکساندر فن همبلت و کارل ریتر تا زمان حاضر، جغرافی‌دانانی نظیر آبلر، آدامز، فردکورت شیفر، دیوید هاروی، ریچارد چورلی و دهها جغرافی‌دان دیگر، جغرافیا را به‌مثابه علمی تجربی دانسته‌اند که مانند علوم تجربی در جستجوی قوانین عمومی است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۲۸۹). تا اواخر قرن هجدهم یعنی حدود دو قرن بعد از ظهور جغرافیای نوین، هنوز اندیشه پیاده‌کردن اکتشافات و نتایج بر نقشه حاکم بود. از سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۰ و سال‌های پس از ۱۷۸۰، بر اثر زیاد شدن روحیه جدید طبیعت‌گرایی، جهانگردان به تنوع مکان‌ها، گیاهان و

مهم‌ترین تأثیرش را در اندیشه‌های جغرافیایی کارل ریتر شاهد هستیم؛ اندیشه‌ای غایت‌گرایانه در جغرافیا که در دل پارادایم نیوتنی (پارادایمی که نزدیک به دو قرن در تمدن غربی همه‌گیر شده بود) قرار گرفته است.

فلسفه طبیعت یا فلسفه طبیعی که در قرن نوزدهم مطرح شد و به فلسفه اصالت معنوی رمانتیک آلمانی و نظریه‌های آن به‌ویژه فلسفه شلینگ و هگل درباره طبیعت مادی اطلاق می‌شود عبارتست از بحث درباره ماده و احوال آن و قول به ضرورت گردآوری طبایع عام و قوانین کلی در یک نظام واحد کلی مشتمل بر تمام طبیعت؛ مطابق این فلسفه، هستی با عقل و قوانین عقل تبیین و همه چیز در جهان به الگو، آرمان، مثال و یا ایده بازگردانده می‌شود (نصر، ۱۳۹۳: ۱۵۲-۱۴۸). در اصطلاح هگل، مطلق عبارتست از وجود حقیقی؛ و فکر و طبیعت هر یک حالتی از مطلق هستند. بنابراین، هگل معتقد است هستی یکی است و بین ماده و روح یا بین خدا و جهان، معارضه و اختلافی نیست؛ زیرا جهان مطابق قوانین ازلی در حال تحول است و نیروی حیاتی جدا از نیروی فیزیکی و شیمیایی در جهان وجود ندارد و بین غایات بدنی و غایات روحی تمایزی نیست. بر اساس این نظریه، حقیقت واحدی در هر موضوعی وجود دارد که می‌توان آن را از پیش تعیین کرد؛ زیرا این حقیقت غیرزمانی و مستقل از تمایلات و اعمال فردی است، همه حقایق باهم مرتبط و شناخت علمی و شناخت دینی تلفیق‌پذیر هستند، بدون اینکه چیزی از هریک از آنها ضایع شود. از آنچه گفتیم برمی‌آید جهان غایات، جهانی است که امور ضروری انسان را به‌طور عینی، محدود و معین می‌کند و این عالم، عالم مثال و آرمان

مکتب رمانتیسم برقرار کرد. به اعتقاد او، جغرافی، علم زمین به‌عنوان مکان سکونت انسان است و زمین، سطح صاف و بزرگ طبیعت وطن یا به عبارتی گهواره انسان و کشورها، مکان سکونت برای نژاد ماست؛ صحنه تئاتری که در آن همه نیروهای طبیعت به شکل گوناگون و مستقل نمایش داده می‌شوند. علاوه‌براین، از نظر ریتز، جغرافیا نمایش‌دهنده کارکردها، تلاش‌ها و فعالیت‌های بشری و صحنه قدرت الهی به شکل دنیای دیدنی است (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۵۴).

ریتز و فلسفه غایت‌انگاری

منشأ انواع با تأثیرگذاری در شناخت محیط‌های طبیعی و انسانی، اصل تکامل را به جغرافیایی طبیعی و انسانی وارد کرد و جغرافی دانان معتقد به فرایند تکامل را در برابر فلسفه غایت‌انگاری کارل ریتز قرار داد؛ کسی که معتقد به وحدت با وجود کثرت بود و همه پدیده‌های جغرافیایی را دلیل و شاهدهی در طرح آفریدگار جهان می‌شناخت (شکوئی، ۱۳۸۴: ۸۲).

کارل ریتز فردی مذهبی بود و عقاید مذهبی خود را در پژوهش‌های جغرافیایی دخالت می‌داد و از سوی دیگر، عقاید او درباره کلیت و جامعیت طبیعت و اینکه همه چیز در کلیت به خداوند ختم می‌شود، از تفکرات فلسفی عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم و به‌ویژه آرای ایمانوئل کانت و گئورگ ویلهلم فردریش هگل متأثر بود. در حقیقت، تفکرات ریتز در زمینه وحدت با وجود کثرت، او را به شناخت ژرفی در جغرافیای ناحیه‌ای رساند و به جغرافیای ناحیه‌ای بیش از جغرافیای قانونمند تمایل یافت. او نسبت به الگوهای جغرافیایی سطح سیاره زمین به‌شدت از فلسفه غایت‌انگاری متأثر بود و به تبعیت از آرای

اشکال تمدن حساسیت بیشتری نشان می‌دهند و سعی در تفسیر و تحلیل مشاهده‌های خویش دارند و این مهم، از سوی جغرافی‌دانان آلمانی و به‌ویژه در جغرافیای کارل ریتز محقق شد^۱ و نخستین کوشش‌های انجام‌شده برای توضیح سیستماتیک جهان در حال و هوای عقل‌گرای قرن هجدهم میلادی و عصر روشنگری به ثبت رسید^۲ (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۷). در حقیقت، ریتز عشق به علوم طبیعی را از مدرسه به ارث برد و از سوی دیگر، پیوندی صمیمی با جنبش تربیتی الهام‌گرفته از آموزه‌های کانت و

^۱ برای اشاره به علل پیدایش مقاطع جغرافیا، باید ارتباط میان کشف برداشتی سیستماتیک در نیمه دوم قرن هجدهم در به‌کارگیری راه حل‌های عقلایی برای مسائلی را بیان کنیم که تا آن زمان نادیده گرفته شده بودند؛ برای نمونه، در فرانسه از همان سال‌های ۱۷۴۰-۱۷۳۰ دریافتند تقسیمات اداری رژیم سلطنتی فاقد کارایی و نامناسب هستند. رؤیای آنها برکناری رژیم سلطنتی مستبد و مسرف بود و در جستجوی اصول عینی برای تقسیمات اداری جدید بودند. بوش، این مهم را در یافتن حوضه‌های آبریز و پیوندهای ارتفاعات می‌دانست. از نظر مونه و گتار، نقش منابع زیرزمینی در تعیین محدوده نواحی طبیعی اولویت داشت. ژیروسولوی در مناطق دارای ارتفاع بیشتر، اقلیم‌های مختلفی را به آن اضافه کرد که بر اثر ارتفاعات ایجاد شده بودند (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۴۸).

^۲ قرن نوزده، بالاگرفتن امواج امپریالیسم اروپایی، رشد جمعیت، پیشرفت استعمار و اوج‌گیری ناسیونالیست در کشورهایی است که پیش از همه صنعتی شدند. هر کشوری که بخواهد به آن‌سوی دریاها دست‌اندازی کند، محتاج جغرافیاست و همین نیاز است که موج عظیم برپایی انجمن‌های جغرافیایی را به راه می‌اندازد. دولتمردان زمانی که فایده تحکیم علائق ملی را احساس می‌کنند، به اهمیت این رشته علمی پی می‌برند، ارتشی‌ها بر لزوم داشتن حداقل آگاهی از توپوگرافی، علم پستی‌بلندی‌های زمین و شرایط سازمان‌دهی فضا برای تربیت افسران اشراف دارند. در عصر جدید، جای هیچ تردیدی نیست که شناخت هرکس و آگاهی‌های جامعه از طریق اکتشاف محیط اطراف حاصل می‌شود؛ ازاین‌رو، رشته جغرافیا باید در همه جا و به سرعت شکوفا می‌شد و در این میان، باید به نقش اساسی همبستگی و ریتز توجه داشت (شکوئی، ۱۳۸۴: ۴۹-۴۷).

فیلسوفان عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم، همه مطالعه‌ها و پدیده‌های جغرافیایی را دلیل، شاهد و مدرکی در طرح آفریدگار جهان می‌شناخت. در حقیقت، او با تأسی از فیلسوفان غایت‌گرایی چون کانت و هگل، تحلیل‌های جغرافیایی مبنی بر مکانیسم را ناقص دانسته و بر آن است چنین تحلیلی، علم جغرافیا را فاقد اعتبار کلی و ضروری معرفی می‌کند؛ از این‌رو، ریتز تلاش می‌کند برای تبیین غایت‌مندی طبیعت و ضرورت این غایت‌مندی در عین توجه به فیزیک نیوتنی و اذعان به ضرورت وجود آن در پیشرفت علوم، به تبیین این بحث پردازد.

از بین جغرافی‌دانان اروپایی و امریکایی، کارل ریتز بیش از همه در زمینه جغرافیای نئوکراتیک^۱ کار کرده است؛ نگرشی در جغرافیا که بر اساس آن، نوعی خدانگری در همه پدیده‌ها تأکید می‌شود و همه پدیده‌های سطح زمین در کنترل آفریدگار جهان قرار می‌گیرند (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۶). استاد ریتز، فن همبستگی، بیش از هر چیز در مطالعه‌های جغرافیایی بر اهمیت آثار متقابل ساختار جامعه و محیط و تعیین ارزش‌های فرهنگ انسانی تأکید داشته و ریتز ضمن پذیرش این نظریه، با تأکید بر نوعی خدانگری در همه پدیده‌ها و اصل غایت‌مندی تمام موجودات، راه خود را از همبستگی جدا و بر وجود غایت در موجودات تأکید کرده است. ریتز در مطالعه‌های جغرافیایی بیشتر بر

آثار محیط طبیعی در شرایط زندگی انسان تأکید داشته و به بحث درباره کیفیت بهره‌برداری انسان از محیط پرداخته است. از نظر او، مناسبات متقابلی میان انسان و طبیعت برقرار است و زمین بر ساکنان خود و ساکنان بر زمین تأثیرگذار هستند. او معتقد بود جغرافیا باید به شکل علم تجربی درآید و دانشجویان با مشاهده به جستجوی قوانین جهان‌شمول پردازند. علاوه بر این، ریتز در روش مطالعاتی خود برای وابستگی‌های داخلی پدیده‌ها و روابط علی میان آنها اهمیت بسیاری قائل بود. اثر بزرگ ریتز «ارکوند» (کتاب نوزده جلدی جغرافیای عمومی تطبیقی) به مفهوم علم زمین در ارتباط با طبیعت و تاریخ بشر است. او همانند همبستگی در جستجوی قوانین جهان‌شمول در جغرافیا بود. همبستگی یک ندانم‌گرا بود، اما ریتز جلوه‌هایی از آفریدگار جهان را در همه پدیده‌های جغرافیایی می‌دید و به تعادل و توازن انسانی و طبیعی در عالم خلقت اعتقاد داشت. ریتز با شناخت محیط طبیعی و فعالیت‌های انسانی در آن، به وحدت ضابطه‌بندی در مفهوم انسان و طبیعت گرایش یافت و وحدت در کثرت، اساس کار و زیربنای تفکرات او را تشکیل داد و او، این وحدت را در طرح آفریدگار جهان جستجو می‌کرد (شکوئی، ۱۳۷۵: ۸۱-۷۹).

در حقیقت، ریتز در «ارکوند» تلاش کرده است تا اطلاعات جغرافیایی بسیاری را با حس اتحاد جهانی در سنت فلسفی ایدئالیسم آلمان تزریق کند. او دنباله‌روی فیلسوف معروف، ایمانوئل کانت و متفکری بود که به درجات مختلف بین تصوف مذهبی دوره پیش از مدرن و نظریه علمی مدرن قرار داشت. موضوع کتاب ریتز به هیچ روی در اختیار گذاشتن کلیاتی از جغرافیای عمومی نبود، بلکه ارائه توصیفی ناحیه‌ای از بخش‌های

^۱ تا زمان کارل ریتز، جغرافیای ناحیه‌ای به شکل مستقل و جدا از هم مطالعه می‌شد (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۰۵). او بعد از الکساندر فن همبستگی، دومین کسی بود که به تبیین ارزش‌های فرهنگ انسانی در مطالعه‌های جغرافیایی اقدام کرد. آثار متقابل ساختار جامعه و محیط که حاصل آن درهم تنیدگی پدیده‌ها در سطح زمین و شکل‌گیری فضاها در جغرافیای است، از نظر کیفیت تیپور سه نوع جغرافیا را مطرح می‌کند که یکی از آنها، جغرافیای نئوکراتیک است.

گفته و همه تغییرات عالم را غایت‌مند دانسته است و هیچ تغییری در طبیعت را بی‌هدف نمی‌داند؛ این در حالیست که حکومت پارادایم نیوتنی حدود دو قرن بر تمدن غربی با تضعیف ضرورت غایت‌مندی در تبیین پدیده‌های طبیعی، باب نوینی برای نفی غایت‌شناسی گشود و مکتب داروینی چنین نگره‌ای را ادامه داد. با این حال، دیدگاه نیوتنی‌ها درباره نظام علی طبیعت پابرجا نماند و به دست افرادی همچون کانت و فلاسفه مکتب رمانتیسم، در پیشانی فلسفی درباره طبیعت جذب شد که بر آن بود جزئیات مندرج در زمینه تاریخ طبیعت را به شکل مجموعه کاملی تلفیق کند که وحدت طبیعت را منعکس می‌کند. در آن زمان، اصحاب این علم نظیر هگل از تسلیم شدن در برابر تفسیر مکانیکی عالم سرباز زدند و سعی کردند غایت‌مندی طبیعت را یکی از مهم‌ترین مبادی شناخت طبیعت حفظ کنند. چنین نگرشی بر آرای اندیشمندان حوزه‌های مختلف از جمله اندیشه کارل ریتز تأثیر بسزایی گذاشته است؛ اندیشه غایت‌گرایانه‌ای در جغرافیا که در دل پارادایم نیوتنی قرار گرفته بود. در حقیقت، عقاید ریتز درباره کلیت و جامعیت طبیعت و اینکه همه چیز در یک کلیت به خداوند ختم می‌شود، از تفکرات فلسفی عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم متأثر بود و تفکرات او در زمینه وحدت با وجود کثرت، عاملی برای توجه او به شناخت ژرف در جغرافیای ناحیه‌ای بیش از جغرافیای قانونمند شد. ریتز نسبت به الگوهای جغرافیایی سطح سیاره زمین به شدت از فلسفه غایت‌انگاری متأثر بود و به تبعیت از آرای فیلسوفان عصر روشنگری و مکتب رمانتیسم، همه مطالعه‌ها و پدیده‌های جغرافیایی را دلیل، شاهد و مدرکی در طرح آفریدگار جهان می‌شناخت.

گونگون سیاره زمین بود و از مقایسه برای درک ویژگی‌های نوعی هر کشور و سمت‌گیری تاریخی آن سود می‌جست (پوراحمد، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵)؛ بنابراین، هرچند ریتز به وجود تصویری از طبیعت مکانیکی در جغرافیا اذعان کرده است، صرفاً دنباله‌روی جغرافی‌دانان طبیعی و فیزیک نیوتنی نیست. در حقیقت، تفکیک گزاره‌های فیزیک محض از گزاره‌های جهان‌شمول در جغرافیا به ریتز اجازه داد به تبعیت از غایت‌گرایانی چون کانت و هگل گزاره‌های علم اخیر را در عین اتصال به تجربه و بهره‌مندی از عینیت تجربی به گزاره‌ها و به عبارتی اصول پیشینی فیزیک محض متکی سازند و به این ترتیب، کلیت و ضرورت استقرایی لازم آنها را تأمین کنند. در نتیجه، ریتز متأثر از کانت اذعان می‌کند اعمال اصل علیت بر کثرات نمودهای حسی و اعیان ساخته‌شده از آنهاست که تصویری از طبیعت مکانیکال حاصل می‌کند که در آن، هر عینی در رابطه ضروری با دیگر اعیان قرار دارد (کانت، ۱۳۷۰، ب ۱۵: ۳۴؛ Kant, 1965, BXVI). علاوه‌براین، ریتز قائل شدن به نقش مجزا و مشخص برای جغرافیا و تاریخ را بی‌اهمیت دانسته و آنها را به هم پیوند داده و به بررسی تحولات این دو علم در طول زمان پرداخته است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۲۷) و به این شکل، همراه با الکساندر فن همبلت، جغرافیا را به‌عنوان رشته‌ای علمی به اوج و اعتبار رسانده است (شکوئی، ۱۳۷۵: ۷۵).

نتیجه‌گیری

از دیدگاه حکمای الهی و یونانیان، غایتی الهی بر کل هستی حکم‌فرماست و هیچ ذره‌ای از ذره‌های عالم از این قاعده مستثنا نیست. ارسطو، یکی از مهم‌ترین حکمای یونانی است که درباره طبیعت به تفصیل سخن

منابع

- قرآن کریم
انجیل یوحنا
- ابن‌سینا، شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله، (۱۴۰۳ ق). الاشارات و التنبیها، همراه با شرح الاشارات و التنبیهات خواجه نصیر طوسی، انتشارات نشر کتاب، تهران.
- ابن‌سینا، شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله، (۱۴۰۴ ق). الشفا (الإلهیات)، مکتب آیت‌الله مرعشی، ق. استیس، والتر ترنس، (۱۳۸۱). فلسفه هگل، ترجمه حمید عنایت، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- پاپلی یزدی، محمدحسین، (۱۳۸۳). عدالت اجتماعی و توسعه- کاربرد فلسفه و ایدئولوژی در آمایش سرزمین، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال نوزدهم، شماره ۳، صص ۷۷-۵۱.
- پوراحمد، احمد، (۱۳۸۵). قلمرو و فلسفه جغرافیا، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۹۳). تبیین فلسفه علم جغرافیا، مدرس علوم انسانی، مجله برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره هجدهم، شماره ۲، صص ۵۶-۲۷.
- رازی، فخرالدین، (۱۴۱۱ ق). المباحث المشرقیه فی علم الإلهیات و الطبیعیات، انتشارات بیدار، قم.
- رامشت، محمدحسین، (۱۳۷۶). نوشرابی در قرابه‌ای کهنه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، جلد ۱۰-۱۱، صص ۶۶-۵۰.
- رامشت، محمدحسین و منوچهر توانگر، (۱۳۸۱). مفهوم تعادل در دیدگاه‌های فلسفی ژئومورفولوژی، شماره‌های ۶۵ و ۶۶، صص ۹۴-۷۹.
- رامشت، محمدحسین؛ کمانه، سیدعبدالعلی؛ صمد فتوحی، (۱۳۸۶). معرفت‌شناسی و مدل‌سازی در ژئومورفولوژی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۶۰، صص ۴۸-۳۱.
- سهامی، سیروس، (۱۳۷۴). در تکاپوی بازیابی مفهوم، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۷، صص ۷۶-۶۶.
- سبزواری، محقق، (۱۳۷۹). شرح منظومه، تصحیح و تعلیق از آیت‌الله حسن‌زاده آملی، تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، نشر ناب، تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین، (شیخ اشراق)، (۱۳۷۵). مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- شکوئی، حسین، (۱۳۷۵). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، انتشارات گیتاشناسی، تهران.
- شکوئی، حسین، (۱۳۸۴). فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، انتشارات گیتاشناسی، تهران.
- شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، (بی‌تا). الحاشیه علی‌الالهیات الشفا، انتشارات بیدار، قم.
- شیرازی، صدرالدین محمد، (ملاصدرا) (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، داراحیاء التراث، بیروت.

مبنای معرفت‌شناسی معنوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

نصر، سیدحسین، (۱۳۷۸). نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، انتشارات خوارزمی، تهران.

نصر، سیدحسین، (۱۳۹۳). دین و نظم طبیعت، ترجمه انشالله رحمتی، نشر نی، تهران.

Aristotle, (1981), The complete works (Ed. J. Barnes), Princeton University Press, Princeton.

Aquinas, T. (1994), The treatise on law (Ed. Henle, R.j.), Indian University in Notre Dame Press, Notre Dame.

Collingwood, R. (1949), The idea of nature, Oxford Clarendon Press, Oxford.

Gilson, E. (1960), The christian philosophy of St. Augustine (TR. Lynch, L.E.M.), Random House, New York.

Copleston, S.J. Frederick, (1993), A history of philosophy, Vol. I: Greece and Rom: From the pre-socratics to plotinus, Image books doubleday, New York and London.

Kant, I. (1965), Critique of pure reason, (TR. Norman Kemp smith), Macmillan.

Newton, I. (1718), Opticks, Royal Society, London.

Newton, I. (1934), Mathematical principles of natural philosophy (TR. Motte, A.), Cambridge University, Cambridge.

Janiak, A. (2008), Newton as Philosopher, Cambridge University, Cambridge.

Plato, (1997), Complete works (Ed. John M. Cooper) Hackett publishing company, Inc, U.S.A

Rabbi, A.G. (1992), Seek my face, Speak my name: A contemporary jewish theology, Jason Aronson, London and Northvale, N.J. Randall, J.H. (1960), Aristotle, Columbia University Press, New York.

Schimmel, A. (1993), The mystery of numbers, Oxford University Press, Oxford.

طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه مرتضی مطهری، جلد دوم، انتشارات صدرا، قم.

علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۹ ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، به کوشش حسن حسن‌زاده آملی، نشر اسلامی، قم.

فرید، یدالله، (۱۳۷۴). سیر اندیشه در قلمروی جغرافیای انسانی، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز.

کاپلستون، فردریک، (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه: از بتام تا راسل، ترجمه بهال‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی فرهنگی و سروش، تهران.

کانت، ایمانوئل، (۱۳۷۰). تمهیدات: مقدمه‌ای بر هر مابعدالطبیعه آینده که بخواید به‌عنوان یک علم عرضه شود، ترجمه غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

کانت، ایمانوئل، (۱۳۸۱). نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ دوم، نشر نی، تهران.

کربن، هانری، (۱۳۸۹). تاریخ فلسفه اسلامی، با همکاری سید حسین نصر و عثمان یحی، اسدالله مشیری، انتشارات امیرکبیر، تهران.

ماحوزی، رضا، (۱۳۸۹). جدال مکانیسم و غایت‌مندی در نقدهای اول و سوم کانت و راه استعلایی کانت برای آن، مجله پژوهش‌های فلسفی، دانشگاه تبریز، تبریز، صص ۱۵۳-۱۳۱.

مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴). شرح منظومه، مجموعه آثار، جلد پنجم، انتشارات صدرا، قم.

مقیمی، ابراهیم، (۱۳۹۱). فلسفه تغییرات محیط: بر

evolution: A study of the history of life and its significance for man, Yale University Pressm New Haven, conn.

Woodridge, G.E. (1966), Aristotle's vision of nature, Columbia University Press, New York.

Shafer, B.E. (1991), Religion in ancient Egypt: Gods, Myths and Personal Practice, Cornell University Press, London and Ithaca, N.Y.

Smith, N.K. (1984), A commentary to Kant's critique of pure reason, Humanities Press and Macmilan Press, LTD.

Simpson, G.G. (1964), The meaning of